



○ قریش در برابر اسلام

ظهور اسلام در مکه و مخالفت آن با منافع طبقه مسلط، آنان را وا داشت تا در مقابل اسلام به معارضة برخیزند و با انواع روشها برای خاموشی شعله‌های آن بکوشند. به این ترتیب جامعه مسلمانان در برابر فشارهای طاقت‌فرسای قریش قرار گرفت. در این مسیر، مشرکان به تناسب نوع و تازگی موقعیت مسلمانان، از تمام شیوه‌های ممکن استفاده می‌کردند. سیره‌نویسان نیز به این حقیقت اشاره کرده‌اند که عذّب قوم لا عشائر لهم ولا مانع؛^۱

«گروهی شکنجه می‌شدند که پشتوانه و بازدارنده‌ای نداشتند.»

مهم‌ترین عکس‌العمل‌های خشونت‌بار قریش بر علیه مسلمانان را می‌توان در چند عنوان توضیح داد.

۱- شکنجه: معمولاً طبقات ضعیف اجتماعی (بیشترین حامیان پیامبر ﷺ) گرفتار این نوع رفتار می‌شدند. بلال به دست امیه بن خلف،^۲ عمار و پدر و مادرش به دست بنی مخزوم،^۳ و زنی از کنیزان در بنی عدی توسط عمر بن خطاب که آن زمان مشرک بود، شکنجه می‌شد.^۴ در باره بلال نقل شده است که او را بر زمین داغ می‌خوابانند و سنگ بر سینه‌اش می‌گذاشتند. ریسمان بر گردنش آویزان می‌کردند و به دست بچه‌ها می‌دادند تا او را در میان کوجه‌های مکه به

ضعفا به کار می‌رفت. مشرکان علاوه بر شوراندن و تحریک توده‌ها علیه ضعفا، گاه از فریب آنان نیز استفاده می‌کردند.^{۱۰}

۴- فشارهای اجتماعی و اقتصادی:

نقل است که عاص بن وائل حاضر نشد بدهی خود را بدهد مگر آنکه طلبکار از اسلام برگردد که البته او نپذیرفت.^{۱۱} اوج این نوع فشارها را می‌توان در دوران شعب جستجو کرد.

۵- قتل مسلمانان: فشار شکنجه‌های مشرکان چنان بود که به شهادت تعداد زیادی از مسلمانان انجامید. مادر عمار از جمله این شهداست.^{۱۲}

○ تأثیر فشارهای قریش بر جامعه مسلمانان

مسلمانان در برابر فشارهایی که بر آنان وارد می‌آمد به تناسب موقعیت و وضعیت، عکس العمل‌های متفاوتی نشان می‌دادند، که می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد.

۱- صبر و تحمل: گروههایی از مسلمانان که به هر دلیل (روحی، جسمی، قبیله‌ای، ...) توان تحمل را داشتند، در برابر شکنجه‌ها و آزارهای مشرکان صبر پیشه می‌کردند هر چند این صبر و تحمل گاه به کشته شدن آنها می‌انجامید مانند

این سو و آن سو بکشند.^۵ بلال خود نیز می‌گفت: مرا یک شبانه‌روز تشنه نگاه می‌داشتند و بعد روی سنگ داغ می‌خوابانند.^۶

۲- زندانی کردن: مصعب بن عمیر از این گروه است. او وقتی مسلمان شد، اسلام خود را از پدر و مادر و اقوام پنهان می‌کرد ولی سرانجام شخصی آنان را از مسلمان شدن او آگاه کرد و خانواده نیز فرزند خود را زندانی کردند.^۷

نمونه دیگر عبد الله بن سهیل بن عمرو از مهاجران به حبشه است که پس از هجرت رسول خدا به مدینه، به مکه آمد تا از آنجا به مدینه برود ولی پدرش او را زندانی کرد.^۸ ابو جندل فرزند سهیل بن عمرو نیز که مسلمان شده و گرفتار زندان پدر بود، از این گروه است. او در گیر و دار صلح حدیبیه خود را از بند رها کنید و به نزد پیامبر رسید ولی چون پیمان صلح امضا شده بود، باز گردانده شد.^۹

البته می‌توان گفت که نبود حکومت واحد و فراگیر موجب می‌شد تا هر خانواده بر اساس احساس تعهد خود یا قبیله‌اش به زندانی کردن منحرفان از آیین جاهلی روی آورد.

۳- فریب: این شیوه نیز معمولاً در باره

مادر عمار یاسر و ...

۲ - تقیه: گروههایی نیز به دلیل فشارهای طاقت فرسا ناچار شدند در ظاهر از دین برگردند هر چند در حقیقت بر دین خود باقی بودند. عمار یاسر که پس از شهادت مادرش و تحمل آزارهای فراوان دیگر، تاب و توانش را از دست داده بود اولین کسی است که از این شیوه استفاده کرد. آیه‌ای نیز در بارهٔ درستی عمل او - که از پیامبر پرسیده بود - نازل شد: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صُدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^{۱۳} «کسی که پس از ایمان به خدا کافر می‌شود، نه آن که او را به زور واداشته‌اند تا اظهار کفر کند و حال آن که دلش به ایمان خویش مطمئن است بلکه آنان که در دل را به روی کفر می‌گشایند مورد خشم خدایند و عذاب بزرگی برای ایشان است.»

ابن جوزی می‌نویسد: غیر از کسانی که به حبشه رفتند، دیگران ایمان خود را پنهان کردند.^{۱۴} مصعب بن عمیر، سهیل بن بیضا و نعیم بن عبد الله بن اسید نیز از همین دسته بودند که ایمان خود را پنهان کردند.

۳ - ارتداد: به غیر از کسانی که ایمان خود را حفظ می‌کردند، تعدادی نیز در برابر شکنجه‌ها و تحریم‌ها و ناملایمت‌ها به جد دست از ایمان خود می‌کشیدند. این عده بر خلاف گروه دوم که رو به تقیه می‌آوردند، و نیز بر خلاف گروه اول که فشارها را تحمل می‌کردند، به طور کامل از دینداری کناره می‌گرفتند و مغلوب کفار می‌شدند.

سیره‌نویسان از این فشارها که برای بازگرداندن از دین بود به نام «فتنه» و از مسلمانانی که هدف «فتنه» بودند با عنوان «مستضعف» یاد می‌کنند. از همین روست که در کتب مختلف می‌خوانیم: صهیب از مستضعفان بود، از مؤمنانی که در راه خدا شکنجه شد. در مورد عمار نیز می‌خوانیم: کان عمار بن یاسر من المستضعفين الذين يُعَذَّبُونَ بِمَكَّةَ لِيُزَجَّعَ عَنْ دِينِهِ.^{۱۵}

اساساً هدف عمدهٔ مشرکان از وارد کردن فشارهای مختلف نیز همین بازگرداندن از دین بود. به همین خاطر ابن عباس می‌گفت: این شکنجه‌ها چنان بود که مسلمانان چاره‌ای جز ترک دین نداشتند، آنان به افراد ضعیف چنان گرسنگی و تشنگی می‌دادند و آنها را می‌زدند که توان نشستن نداشتند؛ آنگاه از

شکنجه شدگان می خواستند که بگویند به جای خدا، به لات و عَزَى، اعتقاد دارند.^{۱۶} ابن اسحاق نیز می گوید: کسانی که ضعیف بودند از دین خود برمی گشتند.^{۱۷} کلبی نام تعدادی از این افراد را می بَرَد همانند: سلمة بن هشام، ولید بن ولید بن مغیره.^{۱۸} و مقریزی آنها را ۵ تن می داند: ابوقیس بن مغیره، ابوقیس بن فاکه بن مغیره، عاص^{*} بن منبه، حارث بن زمعة، ولید بن مغیره.^{۱۹}

حرکت انجام داد که به ترتیب عبارت‌اند از: هجرت مسلمانان به حبشه، سفر به طائف، هجرت به مدینه. به این ترتیب هجرت به مدینه آخرین حلقه از اقدامات رسول خداست که برای خلاص مؤمنان از فشارها و حفظ دین آنان صورت می گرفت و برای شناخت جایگاه و دلایل اصلی آن باید به مطالعه «هجرت» به عنوان یک کل که هجرت به مدینه بخشی از آن است، پرداخت.

۱- هجرت به حبشه*

در مورد هجرت به حبشه تنها به این نکته از زبان جعفر بن ابی طالب اشاره می کنیم که در برابر نجاشی گفت: زمانی که شمار مسلمانان افزایش یافت و ایمان آوردن به اسلام آشکار شد و شماری از قبایل به شکنجه و زندانی کردن مسلمانان خود پرداختند تا آنان را از دینشان باز گردانند، رسول خدا به آنان فرمود: در زمین پراکنده شوید. سؤال کردند به کجا؟ فرمود: به حبشه.^{۲۰} ابن اسحاق نیز نگرانی پیامبر را از امکان باز گرداندن مسلمانان به دین جاهلیت یادآور می شود و بر این نکته تأکید می کند که هدف پیامبر نجات مؤمنان از تغییر دین (فتنه) بود: «رسول خدا ﷺ شاهد بود که خود با حمایت خداوند و

هجرت تنها عکس العمل ممکن

بنا بر آنچه گفتیم مطالعه اهداف قریش از رفتارشان نسبت به مسلمانان حکایت از آن دارد که مشرکان به چیزی کمتر از باز گرداندن تازه مسلمانان از دین جدید به آیین قدیم راضی نبودند و در این مسیر هر شخصی را به تناسب جایگاه قبیله‌ای و میزان اعتبار اجتماعی‌اش مورد آزار و اذیت قرار می دادند. درست بر همین اساس بود که شخص پیامبر و عده‌ای از صاحبان موقعیت قبیله‌ای از رفتارهای حاد در امان بودند. همین امر پیامبر را و می داشت تا فکری به حال مسلمانان بی پناه بکند؛ آن فکر چیزی نبود جز «خروج از مکه».

در راستای همین مسیر، پیامبر سه

به مدینه، به این شهر آمدند و آخرین گروهها در سال هفتم هجرت وارد مدینه شدند.^{۲۳} به هر حال بعد از این رویداد، قریش بر شدت فشار خود افزودند و تا آنجا پیش رفتند که در سال هفتم بعثت به طور جدی خواستار قتل پیامبر شدند. در تاریخ به نقل از قطان می‌خوانیم:

زمانی که قریش دریافتند تلاشهای آنان در محدود کردن رسول خدا ﷺ ناموفق بوده است، در صدد برآمدند تا حضرت را به قتل برسانند. این کار زمانی مقدور بود که ابوطالب رئیس بنی‌هاشم راضی باشد تا بعدها کار به جنگ بی‌پایان قبیله‌ای نرسد. پس از ابوطالب خواستند تادیبه قتل پیامبر را دو برابر دریافت کند و فردی غیر قریش او را بکشد.^{۲۴} ابوطالب به شدت با این درخواست مخالفت کرد و از بنی عبدالمطلب خواست تا داخل شعب شوند و از جان رسول خدا دفاع کنند. همگی سخن او را قبول کردند و داخل شعب شدند. در این وقت قریش نیز تصمیم گرفتند پیوندهای خانوادگی و اقتصادی و ... خود را با آنان قطع کنند و پیمان‌نامه‌ای هم نوشتند.^{۲۵}

حضور مسلمانان در شعب سه سال طول کشید. آنان سرانجام در سال دهم

عمویش از آزار مشرکان در امان است اما یارانش گرفتارند و او توان دفاع از آنان را ندارد پس به آنان گفت به حبشه بروند و آنان نیز از ترس فتنه و برای مهاجرت به سوی خدا و حفظ دین به حبشه رفتند.^{۲۱} و صاحب‌انساب الاشراف می‌نویسد: رسول خدا این‌گونه دعا فرمود: خدایا هجرت اصحاب من را پذیرا باش و آنان را به جاهلیت‌شان باز نگردان^{۲۲} بازگشت این مهاجران تدریجی بود. عده‌ای به مکه و گروهی نیز پس از هجرت

مطالعه اهداف قریش از

رفتارشان نسبت به مسلمانان

حکایت از آن دارد که مشرکان

به چیزی کمتر از بازگرداندن

تازه مسلمانان از دین جدید

به آیین قدیم راضی نبودند

و در این مسیر هر شخصی را

به تناسب جایگاه قبیله‌ای

و میزان اعتبار اجتماعی‌اش

مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند

سر و صورت پدر را بشوید و در همان حال قطرات اشک از چشمانش سرازیر شد. پیامبر فرمود: «گریه نکن دخترم. خدا حافظ پدرت است. تا ابوطالب زنده بود، قسریش موفق نشدند در باره من کار ناگواری انجام دهند.»^{۲۷} (ما نالت مَنی قریش شیئاً أکْرهُهُ حَتَّى ماتَ ابوطالب)

وضعیت اخیر، پیامبر را وا داشت تا سفری به شهر بزرگ طائف انجام دهد. او در آنجا با سران قبیله ثقیف تماس گرفت و آیین خود را عرضه کرد، ولی پاسخ آنان این بود که: اگر تو برگزیده خدا باشی رد سخن تو موجب نزول عذاب است و اگر در ادعای خود دروغگو باشی که شایسته سخن گفتن نیستی! پیامبر متوجه بی میلی آنان شد و از جا برخاست تا برگردد و از آنها قول گرفت که سخنانش را با افراد دیگر در میان نگذارند. اما آنان بر خلاف پیمان خود، اراذل و اوباش را برانگیختند و پیامبر صلی الله علیه و آله را با وضع دلخراشی آزرده و چنان که حضرت مجبور شد به باغی که متعلق به عتبه و شیبه دو تن از مشرکان مدینه بود، پناه برد.^{۲۸}

چنین بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این سفر نتوانست به پایگاهی جایگزین دست یابد و از فشارهای طاقت فرسای مکیان رها

بعثت از محاصره رهایی یافتند. این امر خود می توانست برای مسلمانان پیروزی مهمی به حساب آید. این که مشرکان به رغم پیمان های خود مبنی بر ادامه محاصره تا تسلیم پیامبر برای قتل، از تصمیم خود دست برداشتند، نوعی رسمیت بخشیدن به مسلمانان بود و می توانست موقعیت آنان را تثبیت کند. به همین خاطر قاضی عبد الجبار از این واقعه (پایان محاصره) به عنوان یک پیروزی بزرگ یاد می کند.^{۲۶} اما اندکی پس از آن در اول ذی قعدة سال دهم ابوطالب و سی و پنج روز بعد از آن خدیجه رضی الله عنها درگذشتند. این دو حادثه موجب شد که پایه های حمایت قبیله ای پیامبر درهم بشکنند و به جای تثبیت موقعیت مسلمانان، اوضاع از آنچه بود نیز بدتر شود. در اینجا بود که پیامبر به فکر پایگاه جدیدی برای اسلام افتاد و آن هجرتی دیگر بود.

۲- سفر به طائف

در مورد اوضاع پس از وفات ابوطالب، ابن هشام می نویسد: «چند صباحی از مرگ ابوطالب نگذشته بود که مردی از قریش مقداری خاک بر سر او (پیامبر) ریخت. پیامبر به همین وضع وارد خانه شد. یکی از دختران او متأثر از این واقعه آب آورد تا

شود.

دادن استوانه‌های قبیله‌ای خود (ابوطالب و خدیجه رضی الله عنهما) ناچار به دنبال پایگاهی جدید خارج از مکه می‌گشت، ولی نتوانست به خواسته خود در طائف برسد، توفیق یافت تا از طریق مطعم مجدداً پایگاه قبیله‌ای دیگری در همان مکه پیدا کند و به کمک آن از شر قریش در امان بماند. در اهمیت حمایت مطعم همین بس که پیامبر در جنگ بدر که قریش ضمن دادن تلفات سنگین اسرای زیادی نیز بر جای گذاشته بودند، فرمود: اگر مطعم زنده بود و از من تقاضا می‌کرد که همه اسیران را آزاد کنم یا به او ببخشم، تقاضایش را رد نمی‌کردم.^{۳۰}

زمینه‌های هجرت به مدینه

○ رویکرد به تبلیغات موسمی

از این پس پیامبر به صورت موسمی و در مواقعی خاص به دعوت می‌پرداخت و در واقع همان سیاست سالهای نخست بعثت را در پیش گرفت و به انجام دعوت در مواقع حج و ایام حرام مشغول شد. این نوع تبلیغات هر چند در اوایل سال اول (یازدهمین سال بعثت) ثمری برای پیامبر نداشت ولی در اواخر آن و نیز سال دوم و سوم (سال دوازدهم و سیزدهم بعثت) به تدریج زمینه‌های مهاجرت سوم، یعنی

نکته قابل ملاحظه در این سفر، واقعه پایانی آن و نحوه بازگشت پیامبر به مکه است. پیامبر که احتمال می‌داد توسط بت‌پرستان مکه دستگیر شود، تصمیم گرفت چند روزی در نخيله (محلّی بین طائف و مکه) بماند تا کسی را بیابد و نزد یکی از سران قریش بفرستد و با امان او وارد شهر شود. ولی چون کسی را نیافت به ناچار تا «حراء» رفت و در آنجا با یک عرب خزاعی تماس گرفت و به وسیله او به مطعم بن عدی از شخصیت‌های مؤثر مکه پیام داد که به او امان دهد. مطعم نیز با اینکه بت‌پرست بود، گفت: محمد یک راست به خانه من بیاید. من و فرزندانم جان او را حفظ می‌کنیم. پیامبر در پی توافق با مطعم، شبانه به خانه او آمد. صبح روز بعد به پیشنهاد مطعم و در حفاظت مطعم و فرزندانش به مسجد الحرام آمد و در منظر عمومی طواف کرد و همه دریافتند که وی از این پس در امان مطعم است. ابوسفیان در این ماجرا بیش از همه خشمگین بود و از این که چطور محمد از کمین او جان سالم به در می‌برد در فشار و رنج افتاده بود.^{۲۹}

به این ترتیب پیامبر که در پی از دست

هجرت به مدینه را فراهم ساخت. در واقع فعالیتهای تبلیغی پیامبر در این مقطع (سال ۱۱ تا ۱۳) را می توان جست و جویی برای یافتن فرصت و راه چاره‌ای برای نجات از وضع موجود دانست. این اقدامات پیامبر را می توان به دو مقطع تقسیم کرد:

۱- فعالیت‌های تبلیغی سال یازدهم بعثت

○ سخنرانی در موسم حج

در ایام حج، اعراب در نقاط مختلف تجاری مانند عکاظ، مجنه و ذی‌المجاز گرد هم می آمدند و معمولاً شاعران گرمی بخش محافل می شدند. پیامبر از این فرصت استفاده می کرد و در نقطه‌ای بلند می ایستاد و خطاب به مردم می فرمود: به یگانگی خدا اعتراف کنید تا راستگار شوید؛ با نیروی ایمان می توانید زمام قدرت را به دست بگیرید و تمام مردم را زیر فرمان خود در آورید و در آخرت در بهشت جای گیرید.^{۳۱}

○ دیدار با سران عشایر و دعوت آنان

پیامبر در ایام حج با رؤسای قبیله‌ها تماس می گرفت، حتی آنان را به خانه خود دعوت می کرد و پیام رسالت را به آنان

ابلاغ می نمود. گاهی هم که مشغول سخن گفتن می شد، ابولهب از پشت سر می رسید و می گفت: مردم! سخن او را باور نکنید زیرا او با دین نیاکان شما مخالف است. این نوع رفتارهای ابولهب تأثیر سوئی در پذیرش دعوت داشت.^{۳۲} قبایل به طور عمومی دعوت پیامبر را نمی پذیرفتند تا اینکه پیامبر آیین خود را به گروهی از بنی عامر که وارد مکه شده بودند عرضه کرد. مردی به نام بحیره بن فراس و یکی از بزرگان قبیله اظهار کردند که اسلام را می پذیریم و تمام نیروی خود را در اختیارتان می گذاریم به این شرط که کار جانشینی بعد از خود را به ما واگذارید. اما پیامبر به این پیشنهاد پاسخ رد داد و فرمود: *الأمر إلى الله يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ*.^{۳۳}

○ دیدار سرنوشت ساز

سرانجام در ایام حج سال یازدهم بعثت، ملاقات سرنوشت سازی روی داد که بعدها به دیدار گروه شش نفری مشهور شد. به گزارش ابن اسحاق، زمانی که رسول خدا به دعوت قبایل در موسم حج مشغول بود، در عقبه به گروهی از خزر جیان برخورد کرد. حضرت از آنها خواست بنشینند و به حرفهایش گوش کنند. آنان نیز نشستند و از دعوت پیامبر با

موجب شد تا گروه‌هایی از یثربیان به اسلام روی آورند. برای همین در سال دوازدهم بعثت، دسته‌ای دوازده نفره از یثرب حرکت کردند و با رسول خدا ﷺ در عقبه ملاقات نمودند و نخستین پیمان اسلامی میان آنان بسته شد. متن پیمان چنین بود: «با رسول خدا پیمان بستیم که به این وظایف عمل کنیم: أَنْ لَا تُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا تُشْرِكُوا وَلَا تُزْنُوا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَنَا وَلَا نَأْتِي بِمُثَنِّانٍ نَفْتَرِيهِ بَيْنَ أَيْدِينَا وَأُجْلِينَا وَلَا نَعْصِيهِ فِي مَعْرُوفٍ؛ «به خدا شرک نورزیم، دزدی و زنا نکنیم، فرزندانمان را نکشیم، به یکدیگر بهتان نزنیم و در کارهای نیک نافرمانی اش نکنیم.»^{۳۷}

رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: اگر بر طبق این پیمان عمل کنید جایگاه شما بهشت است و اگر نافرمانی کنید، کار دست خداست؛ یا می‌بخشد یا عذاب می‌کند. این دوازده نفر به یثرب برگشتند و مدتی بعد ضمن نامه‌ای از پیامبر درخواست کردند برای آنان مبلغ دینی بفرستد.^{۳۸}

همچنین نقل است که دو نفر (معاذ بن بن عفرا و رافع بن مالک) نزد رسول خدا آمدند تا کسی را برای تعلیم دین نزد آنان بفرستد.^{۳۹} در پی این درخواست، پیامبر

خبر شدند و چون قبلاً از یهودیان شنیده بودند که پیامبری ظهور خواهد کرد، وی را همان دانستند و دعوتش را پذیرفتند. آنها به پیامبر گفتند: ما در حالی قوم خود را ترک کرده‌ایم که بدترین دشمنی و شرارت میان آنها وجود دارد. امیدواریم با پذیرفتن دعوت تو با یکدیگر متحد شویم. ما اکنون به سوی یثرب بر می‌گردیم و آیین تو را عرضه می‌داریم؛ هر گاه همگی بر پذیرفتن آن اتفاق کردند، گرامی‌تر از تو کسی نزد ما نخواهد بود.^{۳۴}

این افراد عبارت بودند از: اسعد بن زراره، عوف بن حارث، رافع بن مالک، قطبة بن عامر، عقبه بن عامر، جابر بن عبد الله بن رئاب.^{۳۵}

به این ترتیب سپاه تبلیغی شش نفره از اهالی خود یثرب، به آن شهر رهسپار شد تا با عزمی دو چندان به تبلیغ دین اسلام بپردازد. چنان که طبری می‌نویسد فعالیت این شش نفر به گونه‌ای انجام شد که خانه‌ای در یثرب نبود که سخن از پیامبر در آن نباشد.^{۳۶}

۲- فعالیت‌های تبلیغی سال

دوازدهم و سیزدهم

○ پیمان عقبه اول

تبلیغات مستعدانه گروه شش نفری

اکرم ﷺ مصعب بن عمیر را برای تعلیم و تبلیغ نزد آنان فرستاد. وی امر جماعت و جمعه و نیز قرائت قرآن را عهده‌دار شد و به تبلیغات گسترده‌ای به نفع اسلام دست زد. یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌های او مسلمان کردن یک قبیله (بنی عبد الاشهل) بود.

ابن اسحاق در این باره می‌گوید: اسعد و مصعب نزدیک خانه‌های بنی عبد الاشهل و بنی ظفر زندگی می‌کردند. وقتی سعد بن معاذ و اسید بن حضیر متوجه حضور آنان شدند، تصمیم گرفتند آن دو را بیرون برانند. اسید نزد آنان آمد ولی با شنیدن آیات قرآن تحت تأثیر قرار گرفت و مسلمان شد. سعد بن معاذ (اسید فرزندی خاله او بود) به دنبال وی نزد آنان آمد و او نیز مسلمان شد. سعد بعد از آنکه مسلمان شد نزد بنی عبد الاشهل آمد و چون بزرگ آنان بود از آنها خواست تا مسلمان شوند. خاندان بنی عبد الاشهل دعوت وی را لیبیک گفتند و همگی مسلمان شدند.^{۴۰} همین امر موجب نفوذ اسلام در میان اوس و خزرج شد و به این ترتیب زمینه برای حضور پرشورتر در ایام حج سال دیگر فراهم‌تر شد. در تأثیر اقدامات تبلیغی مصعب همین بس که بلاذری در فتوح

البلدان می‌نویسد:

«فُتِحَتِ الْمَدِينَةُ بِالْقُرْآنِ؛^{۴۱} مدینه با قرآن فتح شد.»

○ پیمان عقبه دوم

در سال بعد، تعداد قابل توجهی از تازه مسلمانان یثرب در موسم حج شرکت کردند. کاروان یثرب شامل پانصد نفر بود که هفتاد نفر آنان مسلمانان بودند. بلاذری رقم بیعت کنندگان را هفتاد مرد و دوزن می‌داند.^{۴۲} دو نفر از اعضای کاروان (عویم بن ساعده و سعد بن خیشمه)^{۴۳} در مکه نزد رسول خدا رسیدند و قرار شد در ایامی که حجاج در منی هستند (در عقبه) با وی دیدار کنند. در شب موعود (۱۳ ذیحجه)، مسلمانان با رعایت اصول پنهان‌کاری، خود را به شعبی که آنجا بود رساندند زیرا رسول خدا فرموده بود نباید کسی را بیدار کنند و منتظر فرد غایبی شوند. به همین خاطر، یثربی‌ها تک‌تک و دو به دو به سوی منطقه مورد نظر رفتند.^{۴۴} در آنجا چند نفر سخن گفتند؛ از جمله براء بن معرور گفت: به خدا سوگند هرگز در دل ما غیر از آنچه بر زبان ما جاری می‌شود، چیز دیگری نیست. ما جز صداقت و عمل به پیمان و جان‌بازی در راه پیامبر، چیزی در سر نداریم. بعد از آن پیامبر آیاتی چند از قرآن

آن مسئله اعلان حمایت از پیامبر و تقویت مواضع او بود. زیرا در این زمان، پیامبر سخت در معرض تهدید مشرکان بود قرار داشت و از همین رو به طائف رفته بود تا پناهی بیابد که توفیق نیافته و به طور موقت در پناه مطعم بن عدی دوباره وارد مکه شده بود. اما اینک یثربی‌ها، با پذیرش اسلام و اعلام تعهد برای دفاع از وی، راهی جدید فراروی پیامبر می‌نهادند، عبادة بن صامت پیرامون بیعت در عقبه دوم می‌گوید: «بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ وَالْمَكْرَهِ وَالْمَنْشَطِ وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ وَأَنْ لَا نَقُولَ إِلَّا بِالْحَقِّ حَيْثُ كَانَ وَلَا نَخَافُ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^{۴۸}

موضوع سوم که پیروزی بزرگی برای پیامبر در عقد چنین بیعتی به شمار می‌آمد، مسئله واگذار نکردن جانشینی خود به قبیله‌های دیگر بود. همان طور که گفتیم بنو عامر بن صعصعه در برابر دعوت پیامبر حاضر به یاری او شدند به این شرط که جانشینی خود را به آنان واگذارد ولی پیامبر نپذیرفت. در پیمان با یثربی‌ها نیز به نقل سیوطی، عبارت (أَلَا نُنَازِعُ الْأَمْرَ أَهْلَهُ) به تأکید می‌رساند که سخن بر سر حکومت بوده است^{۴۹}؛ یعنی پیمان می‌بندیم که در مورد امر (حکومت) با اهل

خواند و فرمود: با شما بیعت می‌کنم بر این که از من دفاع کنید همان طور که از فرزندان و اهل بیت خود دفاع می‌کنید. باز برای برخاست و گفت: ما فرزندان جنگ و تربیت یافتگان جبهه‌های نبرد هستیم. بعد از آن جمعیت بیعت کردند و به آرامی پراکنده شدند. ابوالهثیم هنگام بیعت گفت: ای رسول خدا! ما با یهودیان پیمان بسته‌ایم، حالا ناچاریم از آن صرف نظر کنیم پس سزاوار نیست شما روزی از ما دست بردارید و به سوی قوم خود برگردید. پیامبر فرمود: شما با هر کسی پیمان بسته‌اید، من آن پیمان را محترم می‌شمارم...^{۴۵}

آنگاه دوازده نفر نماینده برای آنها انتخاب کرد.^{۴۶} رسول خدا قول داد در موقع مناسب، مکه را ترک کند و به مدینه برود.^{۴۷}

نکاتی در باره اهمیت این پیمان

به این ترتیب معلوم می‌شود اندیشه هجرت پیامبر، حد اقل از پیمان دوم عقبه، رسمیت می‌یابد و شکل یک تعهد را به خود می‌گیرد که پیامبر باید در فرصت مناسب به آن عمل کند.

علاوه بر این، پیمان یاد شده از جهت دیگری نیز اهمیت متحصّر به فرد داشت و

آن منازعه نکنیم.

در تأثیر اقدامات تبلیغی

پس از بیعت، فردای آن شب قریش نزد اوس و خزرج آمدند و نسبت به موضوع بیعت تحقیق کردند. اما مسلمانان، مشرکانِ اوس و خزرج را گواه گرفتند که چنین گزارشی نادرست است. عبد الله بن ابی نیز اظهار کرد که قوم او بدون اطلاعش کاری نمی‌کنند. با این حال قریش به جست و جوی برخی از سران مسلمان شده پرداختند و تنها به سعد بن عباده دست یافتند که او هم توسط جبیر بن مطعم نجات یافت.^{۵۰}

مصعب همین بس که بلاذری

در فتوح البلدان می‌نویسد:

«فُتِحَتِ الْمَدِينَةُ بِالْقُرْآنِ؛

مدینه با قرآن فتح شد.»

این بلاد با اوس و خزرج زندگی می‌کردند و اهل کتاب بودند، هرگاه با اعراب به نزاع برمی‌خاستند، می‌گفتند پیامبری ظهور خواهد کرد؛ ما از او پیروی می‌کنیم و شما را چون عباد و ارم به قتل می‌رسانیم.^{۵۱} همین امر سبب شد در همان آغاز دعوت، برخی از آنها اظهار کنند که این همان رسول موعود یهودیان است، اجازه ندهید یهودیان بر شما سبقت گیرند.^{۵۲}

۲- وضعیت بحرانی یثرب

نزاعهای صد و بیست ساله، مردم یثرب را خسته کرده بود. مطالعه جنگ بغاث که یکی از جنگهای یثربیان است چهره بحرانی آن سامان را نشان می‌دهد. در این جنگ که «اوسی‌ها» در آغاز شکست خوردند و به سوی نجد گریختند، خزرجی‌ها به سرزنش آنان پرداختند. به

○ نگاهی به دلایل گسترش اسلام در یثرب (مدینه)

مطالعه چگونگی گسترش اسلام در مدینه نشان از تفاوت ملموس آن با گرایش مردم مکه و طائف دارد. بر خلاف آن دو مرکز، اسلام از همان سالهای یازدهم و دوازدهم به بعد که پیامبر به فکر پایگاهی در خارج مکه افتاد، به طور گسترده پذیرای اسلام شدند و زمینه را برای انتقال پایگاه اسلام، به آن شهر آماده کردند. بنا بر این لازم است نگاهی به دلایل تفاوت این بسترها بیندازیم.

۱- آگاهی از ظهور پیامبر

ابن اسحاق می‌گوید: یهودیانی که در

همین دلیل رئیس اوسی‌ها نیزه‌اش را در ران خود فرو برد و از اسب افتاد و فریاد زد به خدا سوگند از جای خود بر نمی‌خیزم تا اینکه کشته شوم. به این ترتیب اوسی‌ها روحیه تازه‌ای یافتند و این بار آنان پیروز شدند. بعد از آن جنگها و صلحهای پیاپی میان آنان برقرار بود و هر دو طرف از این وضع خسته شده بودند.

آنها سرانجام به این نتیجه رسیده بودند که از عبد الله ابن ابی یکی از اشراف خزرج که در جنگ شرکت نکرده بود، بخواهند تا میانشان صلح برقرار کند و هر دو قبیله را از این وضعیت برهاند. آنان حتی تاج امیری هم برای او حاضر کرده بودند که در همین زمان موضوع دعوت پیامبر پیش آمد و آنان رو به پیامبر آوردند. به روایتی از عایشه، روز بغاث روزی بود که خداوند آن را در آمدی برای رسول خود قرار داد. وقتی آن حضرت وارد مدینه شد، سران آنها متفرق، کشته یا زخمی شده بودند و این درآمدی برای ورود اسلام بود.^{۵۳}

۳- نقش مبلغ موفق رسول خدا ﷺ

از نقش ویژه مصعب و نیز سعد بن معاذ رئیس قبیله بنی الاشهل نباید غفلت ورزید که موجب شدند کل یک قبیله،

یکجا ایمان آورند.

۴- وجود افکار توحیدی

یکی از حنفای مدینه، ابو قیس صرمه بن ابی انس است که رو به رهبانیت آورده و از بت پرستی کناره می‌گرفت. او می‌گفت خدای ابراهیم را می‌پرستد. بعد از ورود رسول خدا به مدینه مسلمان شد.^{۵۴} این گونه افکار توحیدی موجب تسهیل نفوذ اسلام در مدینه شد.

۵- وابستگی کمتر به بت‌ها

مردم مدینه چون قرابت بیشتری با یهودیان داشتند، کمتر از مردم مکه به

یهودیان که در این بلاد

با اوس و خزرج زندگی

می‌کردند و اهل کتاب

بودند، هرگاه با اعراب

به نزاع بر می‌خاستند،

می‌گفتند پیامبری ظهور

خواهد کرد؛ ما از او پیروی

می‌کنیم و شما را چون عاد

وارم به قتل می‌رسانیم

تقسیم می‌شود، ابتدا هجرت مسلمانان و بعد هجرت پیامبر با اندک یاران باقیمانده. بنا بر این باید در مورد این دو به تفصیل سخن گفت.

۱- هجرت مسلمانان

اعلان حمایت اهالی یثرب از پیامبر، خشم و کینه قریش را برانگیخت و آنان را به آزار و اذیت مسلمانان وا داشت. در نتیجه روز به روز بر میزان آزارها و اذیت‌ها افزوده شد^{۵۷} و کار به جایی رسید که خود مسلمانان از رسول خدا درخواست مهاجرت کردند. پیامبر نیز بعد از چند روز فرمود که بهترین نقطه یثرب است و شما می‌توانید یک به یک به آنجا بروید. بنا بر این فشارهای قریش روند مهاجرت را جلوتر انداخت.

البته پیش از دستور پیامبر نیز مهاجرت به مدینه تجربه شده بود و آن هجرت ابوسلمه بن عبدالاسد بود.^{۵۸}

در هر صورت مسلمانان به آرامی از این شهر خارج می‌شدند تا آنجا که در مدت ۷۰ روز یا سه ماه (فاصله پیمان عقبه دوم تا هجرت رسول خدا) اکثریت مسلمانان به یثرب هجرت کرده بودند. مشرکان نیز بیکار نبودند و به محض پی بردن به این حرکت، تصمیم گرفتند هر طور که ممکن

بت پرستی آلوده شدند. البته مردم مکه، منافع اقتصادی و سیاسی‌شان را نیز در ارتباط مستحکم با بت پرستی می‌دیدند. به این خاطر بدنه جامعه خصوصاً جوانان زودتر ایمان می‌آوردند و اقلیت متعصب را هم به اصرار و اجبار با خود همراه می‌کردند.^{۵۵}

در مورد اقدامات جوانان، این حکایت جالب نقل شده است که: عمرو بن جموح پیر مرد لجوج بنی سلمه بود و بعد از بازگشت بیعت‌کنندگان عقبه دوم هنوز بر شرک خود باقی بود. جوانان خصوصاً معاذ بن جبل و معاذ بن عمرو، شبانه بت او را در چاله کثافات انداختند. فردا عمرو بت خود را برداشت و شست. روز بعد نیز آنها چنین کردند. روز سوم عمرو خسته از بی‌خاصیتی بت، لب به شکوه گشود و گفت: من نمی‌دانم چه کسی با تو چنین می‌کند، ولی اگر کاری از تو ساخته است، با این شمشیر، از خودت دفاع کن. اما آن شب نیز جوانان بت را در چاه کثافات انداختند و سگ مرده‌ای را به آن بستند. عمرو با ملاحظه این وضع از خواب غفلت بیدار شد و اسلام را پذیرفت.^{۵۶}

○ آغاز هجرت

هجرت به مدینه حد اقل به دو بخش

علاوه بر فشارهای قریش، مشکلات خانوادگی افراد نیز گاه موجب ایجاد درد سر می‌شد. از همین رو گفته‌اند که آیه **«إِنَّ مِنْ أُولَآئِكَم وَاُولَآئِكُم عَدُوٌّ لِّكُم فَاحذروهم»**^{۶۵} در باره مهاجرانی نازل شد که زنان و فرزندانشان با گریه و بی‌تابی مانع از هجرت آنان می‌شدند. به این ترتیب در مدتی اندک، شهر مکه تقریباً از مسلمانان خالی شد. تنها پیامبر، علی علیه السلام و ابوبکر (البته عده‌ای از خانواده آنان هم مانده بودند) و افراد بازداشت شده و بیمار باقی ماندند.

۳- هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

○ جلسه دار الندوه:

شکل‌گیری پایگاه جدید اسلام در مدینه، مشرکان را در ترس و وحشت فرو برد و آنان که تا کنون به طور جدی در باره کشتن پیامبر به دلیل حفظ امنیت مکه برای تجارت، تصمیم نگرفته بودند، اینک برای مقابله با تهدید جدی مسلمانان علیه تجارت آنان که با حضور مسلمانان در مدینه محل عبور کاروان‌های قریش ایجاد شده بود، باید تصمیم می‌گرفتند. به همین دلیل در دار الندوه گرد آمدند. در این روز (یوم الزحمة) ابوالبختری بن هشام پیشنهاد حبس و اسود بن ربیع پیشنهاد

است، مانع خروج آنان شوند. مثلاً وقتی ابو سلمه هجرت کرد، خانواده همسرش، اجازه هجرت به زن ابوسلمه را ندادند و تنها یک سال بعد که زن ابوسلمه به شدت اظهار بی‌تابی می‌کرد اجازه خروج یافت.^{۵۹}

با این همه اکثر مسلمانان رفتند. حتی گروهی به صورت خانوادگی هجرت کرده بودند مانند خاندان جحش (بنو غنم)^{۶۰} لذا وقتی ابوجهل و چند نفر از قریش به همراه عباس عموی رسول خدا از کنار آن خانه می‌گذشتند، عباس گفت: این کار فرزند برادر من است که جماعت ما را متفرق کرد و امور ما را پراکنده ساخت و بین ما جدایی انداخت.^{۶۱} چهار فرزند بکیر نیز یکجا همراه با هم پیمانان خود یکباره مکه را ترک کردند.^{۶۲} در باره عیاش بن ابی ربیعه نیز نقل شده است که ابوجهل و برادرش حارث به یثرب آمدند و با نقل دل‌نگرانی‌های مادر او و گریه‌هایش دلش را نرم کرده و او را به مکه بازگرداندند. در مکه، وی رازندانی کردند و به مردم گفتند با سفیهان خود این گونه رفتار کنید.^{۶۳} به صهب رومی نیز وقتی اجازه خروج دادند که پذیرفت تمام دارایی خود را به مشرکان بدهد.^{۶۴} البته

تبعید را مطرح کردند^{۶۶} و سرانجام به پیشنهاد ابو جهل تصمیم گرفتند وی را به قتل برسانند. خود ابو جهل شیوه‌ای را پیشنهاد کرد که بعدها موجب اختلافات داخلی نشود، او گفت: همه خانواده‌های قریش و حتی ابولهب در این اقدام شرکت کنند تا اگر بنی هاشم مدعی شدند، نتوانند با همه در بیفتند و ناچار به دیه راضی شوند.

○ خبر جبرئیل از جلسه دارالندوه

خیلی زود، جبرئیل خبر این توطئه را به اطلاع پیامبر رساند و او را از خوابیدن در آن شب موعود بر حذر داشت^{۶۷} و به روایت دیگر، رقیعه فرزند ابوصیغی این خبر را به پیامبر رساند.^{۶۸} خداوند متعال بعدها اخبار مربوط به تصمیم مشرکان را این گونه بیان می‌فرماید: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾؛^{۶۹} «ای رسول ما! به یاد آر وقتی را که کافران با تو مکر می‌کردند تا تو را از مقصد خود که تبلیغ دین خداست [باز دارند یا بکشند یا از شهر بیرون کنند. اگر آنها با تو مکر کنند خدا هم با آنها مکر می‌کند و خدا بهتر از هر کس مکر تواند

کرد.»

البته از آنجا که این سوره مدنی است، احتمال دارد حکایت خداوند از تصمیم مشرکان باشد نه این که همان روز این آیه نازل شده باشد.^{۷۰}

○ شب موعود و فداکاری علی

سرانجام شب موعود فرا رسید و چهل نفر از قریش (یا ۱۵ یا ۱۰۰ نفر) اطراف خانه پیامبر را محاصره کردند.^{۷۱} پیامبر که به کمک فرشته الهی از تمام توطئه آگاه بود، رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: من امشب مأمور هستم از مکه بروم، زیرا نقشه قتل من در میان است؛ آیا تو در بستر من می‌خوابی؟ و نیز می‌فرماید: «افدنی بنفسک؛ جانت را فدایم کن.» تنها چیزی که علی بن ابی طالب می‌پرسد این است که آیا اگر من در جای شما بخوابم، شما به سلامت خواهید بود؟ که پیامبر می‌فرماید: آری.^{۷۲} آنگاه پیامبر می‌فرماید: امشب در جای من بخواب و پارچه سبز رنگی را که هنگام خواب روی خود می‌کشم، روی خود بکش، علی علیه السلام نیز چنین می‌کند.

غزالی در احیاء العلوم پیرامون ارزش این فداکاری می‌نویسد: شبی که علی علیه السلام بر بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، خداوند به دو فرشته‌اش جبرئیل و میکائیل وحی کرد که

هنگام خروج پیامبر از خانه تمام آنها خوابیده بودند تا بامدادان حمله کنند و گمان نمی‌کردند پیامبر از نقشه آنان مطلع باشد. البته به نظر می‌رسد این تفسیر صحیح نباشد زیرا بعید است چهل نفر آدمکش که خانه را محاصره کرده‌اند، همه بخوابند.^{۷۸} اما قراین زیادی وجود دارد که خداوند نمی‌خواست پیامبرش را از طریق اعجاز نجات دهد. یکی از این قراین، خوابیدن علی علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله است که اگر قرار بود اعجاز در کار باشد، نیازی به این امور نبود. با این وصف امکان دارد نظر کسانی که می‌گویند پیامبر قبل از آمدن دشمنان، خانه را ترک کرده است درست باشد.^{۷۹}

○ حمله به خانه

طبق برنامه، قرار بود حمله در نیمه شب صورت گیرد. اما ابولهب گفت: در این وقت، زنان و فرزندان در داخل خانه هستند. برخی نوشته‌اند که صدای زنی از داخل خانه شنیده شد؛ به دنبال آن برخی گفتند نمی‌توانند تحمل کنند که بعدها عرب در باره‌شان بگویند حرمت فرزندان عمّ خویش را شکستند. از همین رو منتظر ماندند تا صبح حمله کنند.^{۸۰} البته آنان همچنان مواظب بودند تا پیامبر از خانه

من عمر یکی از شما را گرفتیم و به عمر دیگری اضافه کردم. کدام یک در حق دیگری ایثار می‌کنید؟ هر یک حیات را برگزیدند. آنگاه خداوند فرمود: أَفَلَا كُنْتُمْ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَخِيْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ فَبَاتَ عَلِيٌّ فَرَاثِيَهُ يَفْدِيهِ بِنَفْسِهِ وَ يُؤْتِرُهُ بِالْحَيَاةِ إِهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ.^{۷۳}

امام سجاد علیه السلام نیز می‌فرمود: اولین کسی که جان خود را برای جلب رضای خدا تقدیم کرد، علی بود.^{۷۴} و از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آیه «وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يُشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»^{۷۵} «بعضی مردانند که از جان خود در راه رضای خدا در می‌گذرند.» در باره لیلۃ المبیت و در شأن امیر مؤمنان نازل شد که به جای پیامبر خوابید.^{۷۶}

○ خروج پیامبر از خانه

بسیاری عقیده دارند که پیامبر در حالی که آیات نخست سوره یس و از جمله آیه «وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^{۷۷} را می‌خواند از خانه خارج شد و به سمت جنوب شهر مکه (عکس سمت مدینه) حرکت کرد. علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَ إِذْ يَتَكَلَّمُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا» می‌نویسد که

حجر اسماعیل را طواف کرده است سپر
قرار دادم.

آن شخص گران قدر، محمد بود و من
هنگامی دست به این کار زدم که کافران
نقشه قتل او را کشیده بودند ولی خدای من
او را از مکر دشمنان حفظ کرد.

من در بستر وی تا صبح ماندم و در
انتظار حمله دشمن بودم و خود را برای
مرگ یا اسارت آماده کرده بودم.^{۸۴}

و چنین بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توانست
به سلامت راهی مدینه شود.^{۸۵}

○ پاسخ به چند شبهه

۱- چرا آیه ۲۰۷ سوره بقره در باره
علی علیه السلام است؟

گفته‌اند که آیه ۲۰۷ سوره بقره در مورد
علی علیه السلام نازل نشده است. در این مورد
سمرة بن جندب با گرفتن چهارصد هزار
درهم حاضر شد نزول این آیه در باره
علی علیه السلام را انکار کند. او چنین کرد و اظهار
داشت که آیه یاد شده در مورد ابن ملجم
است و آیه ۲۰۴ بقره در حق علی است.

البته این تلاش ذلیلانه نیازی به پاسخ
نداشت چون در طول تاریخ روشن شد که
این آیه در حق حضرت علی بود و مفسران
و محدثان بزرگ به این حقیقت اعتراف
کردند.^{۸۶}

خارج نشود و گاه به سوی وی (در حالی
که امام به جای پیامبر خوابیده بود) تیرها
(یا سنگهایی) هم پرتاب می‌کردند اما امام
گاه تنها در جای خود می‌غلطید ولی سر
خود را بیرون نمی‌آورد.^{۸۱} به هر حال
وقتی صبح شد همگی به خانه هجوم
آوردند ولی به یکباره علی از بستر
برخاست و همه را مات و حیران کرد.

آنان که تازه در یافته بودند پیامبر قبلاً از
خانه خارج شده است، از امام پرسیدند او
کجاست؟ حضرت اظهار بی‌اطلاعی کرد.
برای همین امام را از خانه بیرون کشیدند و
کتک زدند و ساعتی هم در مسجد الحرام
زندانی کردند و بعد رهایش ساختند.^{۸۲} در
برخی روایات نیز آمده است که او را تا
سر حد کشتن زدند.^{۸۳} امام خود در باره
حمله این شب، اشعاری سروده است که
بخشی از آن چنین است:

وَقِيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطَأَ الْخَصِي
وَمَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَ بِالْحَجْرِ
مُحَمَّدٍ لَمَّا خَافَ أَنْ يَمْكُرُوا بِهِ
فَسَوَّاهُ رَبِّي ذُو الْجَلَالِ مِنَ الْمَكْرِ
وَبِتَّ أُرَاعِيهِمْ مَتَى يَنْشُرُونِي

و قد وَطِئْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ
من جان خود را برای بهترین فرد روی
زمین و نیکوترین شخصی که خانه خدا و

که از سخن پیامبر یقین به سلامت خود در آن شرایط بحرانی می‌یافت، این نشان از درجه عالی ایمان او دارد که خود فضیلتی بالاتر است.^{۸۸}

مردم مکه، منافع اقتصادی

و سیاسی‌شان را نیز در ارتباط

مستحکم با بت پرستی

می‌دیدند. به این خاطر بدنه

جامعه خصوصاً جوانان زودتر

ایمان می‌آوردند و اقلیت

متعصب را هم به اصرار و اجبار

با خود همراه می‌کردند

۲- در مورد شبهه اول باید گفت که معلوم نیست پیامبر این سخن را گفته باشد. به همین دلیل است که می‌بینیم غیر از ابن هشام، ابن سعد مؤلف طبقات الکبری و مقریزی در کتاب خود و نیز در کتاب امتاع الاسماع این سخن که «به تو آسیبی نخواهد رسید» وجود ندارد.

اما در باره جمله دوم باید گفت که این جمله در همان شب به علی علیه السلام گفته نشد

۲- خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر چه اهمیتی داشت؟

جاحظ یکی از دانشمندان اهل سنت می‌گوید: هرگز خوابیدن علی در بستر پیامبر را نباید فضیلت بزرگی دانست چون پیامبر به او اطمینان داده بود که اگر در جایگاه او بخوابد آسیب نخواهد دید.^{۸۷}

۳- علی علیه السلام می‌دانست که نمی‌میرد

ابن تیمیه دمشقی می‌نویسد: پیامبر به علی گفته بود فردا در محل معین از مکه اعلام کن که هر کسی نزد محمد امانتی دارد بیاید و بگیرد. علی از این جافهمید که زنده می‌ماند.

پاسخ دو شبهه:

پیرامون این دو شبهه، دو نوع جواب ارائه شده است؛ اول جواب مشترک و بعد پاسخ تفصیلی.

۱- جواب مشترک این است که به هر حال یا باید گفت که ایمان علی علیه السلام به پیامبر در حد معمول بوده و یا اینکه آن حضرت ایمانی فوق العاده داشته است. در صورت نخست نمی‌توان گفت که وی علم قطعی به سلامت خود داشت چون با ایمان معمولی نمی‌توانست از حرف پیامبر به زنده ماندن حتمی خود یقین کند. اما اگر ایمان فوق العاده داشت به گونه‌ای

- تا علی یقین کند که کشته نخواهد شد، بلکه در زمان دیگری گفته شد.
- مرحوم طوسی می نویسد: شب هجرت سپری شد و علی از محل اختفای پیامبر آگاه بود و برای فراهم ساختن مقدمات سفر پیامبر لازم بود شبانه با او ملاقات کند.^{۸۹}
- باید بدانیم که پیامبر سه شب در غار ثور ماند و در یکی از همین شبها وقتی علی علیه السلام نزد وی رفت، حضرت سفارشهایی کرد که یکی از آنها رد امانات بود. حلبی نیز می نویسد: در یکی از شبها که پیامبر در غار ثور بود، علی نزدش آمد. پیامبر آن شب به علی دستور داد که امانتهای مردم را باز گرداند.^{۹۰}
- پی نوشتها:**
- ۱- أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۹۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۵۵
 - ۲- أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۸۴ و سبیل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۲۷۷
 - ۳- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰
 - ۴- همان، ص ۳۱۹ و أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۹۵
 - ۵- أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۸۵- ۱۸۴
 - ۶- سبیل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۲۷۷
 - ۷- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۱۶
 - ۸- أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۱۹
 - ۹- همان، ص ۲۲۰، اکثر کسانی که از حبشه برمی گشتند نیز گرفتار زندان می شدند. همان ص ۲۱۵
 - ۱۰- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰
 - ۱۱- دلایل النبوة، ج ۲، ص ۲۸۱
- ۱۲- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰
 - ۱۳- نخل، آیه ۱۰۶
 - ۱۴- أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۸۱
 - ۱۵- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۴۸
 - ۱۶- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰
 - ۱۷- أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۸۵
 - ۱۸* - همان، ج ۱، ص ۱۹۷
 - ۱۹- امتاع الاسماع، علی بن امیة بن خلف، ج ۱، ص ۲۰
 - ۲۰- جهت رعایت اختصار، با اشاره ای گذرابه ذکر دو اقدام (هجرت به حبشه - سفر طائف) بسنده کردیم.
 - ۲۰- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۴؛ دلایل النبوة بیهقی، ج ۲، ص ۳۰۱
 - ۲۱- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰
 - ۲۲- أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۲۲
 - ۲۳- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۷
 - ۲۴- الدرر فی اختصار المغازی و السیر، ص ۲۷
 - ۲۵- دلایل النبوة، ج ۲، ص ۳۱۲
 - ۲۶- تثبیت دلایل النبوة، ص ۳۶۳
 - ۲۷- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵
 - ۲۸- مسلمان شدن عداس مسیحی تنها دستاورد این سفر بود.
 - ۲۹- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۰ و البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۱۳۷
 - ۳۰- همان
 - ۳۱- قولوا لا اله الا الله فتلحقوا بملکوا بها العرب و تذللکم العجم و إذا منتم کتم ملوکاً فی الجنة.
 - ۳۲- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۶ و سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۴۲۲
 - ۳۳- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۴۲۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۶۲ و الطبری، ج ۲، ص ۸۴
 - ۳۴- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۲۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵۴
 - ۳۵- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۹؛ سیره نبوی، ابن هشام، ج ۲، ص ۴۲۹
 - ۳۶- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۶

- ٣٧- دهنفر خزر جي و دو نفر اوسى بودند. الدرر، ص ٢٨؛
السيرة الحلبية، ج ٢، ص ٧؛ مجمع البيان، ج ٩،
ص ٢٧٦
- ٣٨- الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ١، ص ٢٢٠؛
أنساب الأشراف، ج ١، ص ٢٣٩
- ٣٩- سيره نبوى، ذهبى، ص ٢٩٤
- ٤٠- همان، ج ٢، ص ٤٣٧، سيره نبوى، ذهبى،
ص ٢٩٥؛ سبل الهدى والرشاد، ج ٣، ص ٢٧٣
- ٤١- فتوح البلدان، بلاذرى، ص ٢١؛ ربيع الأبرار، ج ١،
ص ٣٠٢
- ٤٢- أنساب الأشراف، ج ١، ص ٢٥١
- ٤٣- همان، ص ٢٥٣
- ٤٤- الطبقات الكبرى، ج ١، ص ٢٢١
- ٤٥- سيره نبوى، ابن هشام، ج ٢، ص ٤٤٢
- ٤٦- أنساب الأشراف، ج ١، ص ٢٥٤
- ٤٧- سيره نبوى، ابن هشام، ج ١، ص ٤٣٨ و الطبقات
الكبرى، ابن سعد، ج ١، ص ٢٢٣-٢٢١
- ٤٨- أنساب الأشراف، ج ١، ص ٢٥٣
- ٤٩- تنوير الحوالك، ج ٢، ص ٤
- ٥٠- الطبقات الكبرى، ج ١، ص ٢٢٣؛ السيرة النبوية
ابن هشام، ج ٢، ص ٤٤٩ و أنساب الأشراف، ج ١،
ص ٢٥٤
- ٥١- سيره نبوى، ابن هشام، ج ٢، ص ٤٢٨
- ٥٢- دلائل النبوة، بيهقى، ج ٢، ص ٤٣٤
- ٥٣- السيرة النبوية، ابن هشام، ج ٢، ص ٤٢٩ و دلائل
النبوة، بيهقى، ج ٢، ص ٤٣٤.
- ٥٤- المعارف، ابن قتيبه، ص ٦١
- ٥٥- تاريخ الأدب العربى، طه حسين، ج ١، ص ١٥٦ و
الصحيح، ج ٢، ص ١٩٤
- ٥٦- سيره نبوى، ابن هشام، ج ٢، ص ٤٥٢. در اين
بخش از كتاب تاريخ سياسى اسلام نوشته رسول
جعفریان استفاده بسيارى صورت گرفت.
- ٥٧- الطبقات الكبرى، ج ١، ص ٢٦٦. (جعل البلاء،
يشد على المسلمين من المشركين لما يعلمون
الخروج فضيّقوا على أصحابه و تعيّنوا بهم و نالوا منهم
مالم يكونون ينالون من الشتم والأذى)
- ٥٨- سيره نبوى، ابن هشام، ج ٢، ص ٤٦٨
- ٥٩- أنساب الأشراف، ج ١، ص ٢٥٩
- ٦٠- الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٩٠
- ٦١- سيره نبوى، ابن هشام، ج ٢، ص ٤٧١
- ٦٢- همان، ج ٢، ص ٤٧٧
- ٦٣- دلائل النبوة، بيهقى، ج ٢، ص ٢٦٠
- ٦٤- الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٢٢٨
- ٦٥- تغاين، ١٤، مجمع البيان، ج ١٠، ص ٣٠٠
- ٦٦- سيره حلبيه، ج ٢، ص ٢٥
- ٦٧- همان، ص ٤٨٣
- ٦٨- الطبقات الكبرى، ج ٨، ص ٢٢٣
- ٦٩- انفال، آية ٣٠
- ٧٠- سيره رسول خدا، رسول جعفریان، ص ٤٠٦
- ٧١- وفاء الوفاء، ج ١، ص ٢٣٦
- ٧٢- بحار الانوار، ج ١٩، ص ١٣ و ٦١؛ سيره نبوى،
ابن هشام، ج ٢، ص ٤٨٣
- ٧٣- بحار الانوار، ج ١٩، ص ٣٩
- ٧٤- همان، ج ١٩، ص ٥٤
- ٧٥- بقره، آية ٢٠٧
- ٧٦- مجمع البيان، ج ٢، ص ٣٠١
- ٧٧- يس، آية ٩
- ٧٨- فروغ ولايت، جعفر سبحانى، ص ٤٨
- ٧٩- سيره حلبى، ج ٢، ص ٣٢
- ٨٠- همان، ص ٢٨؛ سبل الهدى، ج ٣، ص ٣٣٠
- ٨١- امالى، شيخ طوسى، ج ٢، ص ٨٣
- ٨٢- بحار الانوار، ج ١٩، ص ٧٨
- ٨٣- همان، ج ١٩، ص ٩٢
- ٨٤- الدر المنثور، ج ٣، ص ١٨٠
- ٨٥- شرح نحوه هجرت پیامبر خود مجالى ديگر
مى طلبد
- ٨٦- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ٤، ص ٧٣
- ٨٧- العثمانية، ص ٤٥
- ٨٨- فروغ ولايت، ص ٥٢
- ٨٩- اعيان الشيعة، ج ١، ص ٢٣٧
- ٩٠- سيره حلبى، ج ٢، ص ٢٧